

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال نوزدهم، شماره هفتاد و پنجم

پاییز ۱۳۹۷

بررسی تاریخی دو گزارش از امیر مؤمنان علی علیه السلام مشتمل بر لعن اشخاص

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۰/۲

۱ مصطفی معلمی

۲ رحمت الله مرزبند

گزارش‌هایی از سیره معصومان علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام درباره روش برخورد با مخالفان وجود دارد که در بردارنده لعن صریح و با نام و نشان و گاه سب و شتم است. با توجه به عصمت ائمه علیهم السلام پذیرش این گونه از گزارش‌ها دشوار می‌نماید. در این پژوهش تلاش شده است با تکیه بر تحلیل‌های تاریخی، نمونه‌هایی از گزارش‌های یاد شده براساس سنت عالمان شیعه در نقد و بررسی متن و سند اخبار و روایات، راست آزمایی شود. ممکن است در نگاه اولیه با توجه به شهرت گزارش‌های مورد بحث، پژوهش در میزان اعتبار سند آنان، موجه جلوه نماید اما بررسی‌ها نشان دهنده ضعف سندی و در نتیجه، اعتبار اندک گزارش‌های یاد شده است. این پژوهش به این نتیجه نزدیک می‌شود که این گزارش‌ها ساخته گروه‌های منحرف عقیدتی و سیاسی بوده است و انگیزه‌های مختلفی در جعل و تحریف آن وجود داشته است.

کلیدواژگان: امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، لعن، برخورد با مخالفان، نقد متن،

حدیث‌شناسی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی مازندران (moallemee@gmail.com).

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی مازندران (marzband.rahmatollah@gmail.com).

۱. مقدمه

امروزه گروهی از مسلمانان، گروه دیگر را لعن و سبّ می‌نمایند و گاهی تکفیر می‌کنند. برخی از شیعیان، افرادی از صحابه را به صراحت لعن می‌کنند و این رفتار خود را صحیح می‌دانند. آنان با استناد به گزارش‌های تاریخی و حدیثی، کار خویش را نه تنها جایز می‌دانند، بلکه مستحب می‌شمرند. گروهی از عالمان به وجود لعن در قرآن استناد می‌کنند و آن را مجوز لعن با نام و نشان مخالفان و دشمنان قرار می‌دهند. توده مردم هم افزون بر لعن، سبّ و شتم را چاشنی کار می‌نمایند و بر خشم جامعه اهل سنت می‌افزایند. باور بر این است اگر گزارش‌هایی که در بردارنده رفتارهای یاد شده اند به دقت بررسی شود، آن گاه می‌توان دریافت آیا به راستی چنین شیوه‌ای در زندگی امامان معصوم علیهم‌السلام معمول بوده است؟

۲. تبیین الفاظ و مفاهیم کلیدی پژوهش

۲-۱. سبّ

سبّ در لغت مترادف با شتم بیان شده است و شتم به معنای سخن زشت و ناسزا گفتن است.^۱ درباره فرق میان سبّ و شتم گفته شده است که غلظت شتم موجب تبدیل آن به سبّ خواهد شد. سبّ و شتم مترادف هستند اما رابطه عموم و خصوص مطلق میان این دو واژه برقرار است. هر سبّی شتم است ولی هر شتمی سبّ نیست.^۲

۲-۲. لعن

لعن در لغت به معنای دور ساختن و طرد کردن است. واژه شناسان درباره لعنی که از جانب خداوند صورت پذیرد گفته‌اند؛ یعنی خداوند، ملعون را از رحمت خویش دور ساخته

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۳۱۸.

۲. ابو هلال عسکری، *الفروق اللغویة*، ص ۲۹۴.

است و اگر از جانب مخلوق صورت پذیرد جنبه نفرین دارد و به معنای درخواست از خداوند است تا ملعون را از رحمت خویش دور سازد.^۱

۳. لعن در قرآن کریم

بنا به اقتضای درون دینی بودن این پژوهش، مهم ترین اصلی که به آن توجه می شود، روش به کارگیری لعن با نام و نشان در قرآن است؛ چراکه به عنوان ثقل اکبر در نزد مسلمانان، معیاری برای عقاید، گفتار و کردار آنان در نظر گرفته می شود. قرآن کریم در رابطه با موضوع مورد پژوهش، الگوهایی را معرفی کرده است که می توان بر آن تکیه نمود.^۲

قرآن کریم روش رویارویی با دوستان و مخالفان، خواه هم کیش و خواه غیر هم کیش را تبیین کرده است. رحمت، رأفت، خوش خلقی، پرهیز از تندخویی و بدزبانی و اجتناب از سب، شتم و توهین از جمله اموری هستند که قرآن کریم به آن سفارش کرده است.^۳

ریشه سب، دو واژه^۴ و ریشه لعن، چهل و یک واژه در قرآن به کار رفته است.^۵ بررسی موارد لعن نشان می دهد، شانزده امر موجب لعن از سوی خداوند می شود: ۱- کفر، ۲- پیمان شکنی، ۳- کشتن بی گناه، ۴- ایمان به جبت و طاغوت، ۵- نفاق، ۶- افساد فی الارض، ۷- قطع رحم، ۸- کتمان حقیقت دینی، ۹- ناتوان شمردن خداوند، ۱۰- دروغ

۱. ابوهلال عسکری، الفروق اللغویة، ص ۴۶۶.

۲. الاحزاب، آیه ۲۱؛ الممتحنة، آیات ۴ و ۶.

۳. البقرة، آیه ۸۳؛ الاسراء، آیه ۵۳؛ الانعام، آیه ۱۰۸، الحجرات، آیه ۱۱؛ الفتح، آیه ۲۹.

۴. هر دو مورد در یک آیه در قرآن کریم آمده است. الانعام، آیه ۱۰۸.

۵. ر.ک: فواد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ص ۴۲۹.

گویی، ۱۱- ستم کاری، ۱۲- انکار آیات الهی، ۱۳- تکبر و غرور، ۱۴- کفر پس از ایمان ۱۵- تهمت به زنان پاک دامن و ۱۶- آزار و اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.^۱

در کاربردهای لعن، جز درباره ابلیس، یک ویژگی دیده می‌شود و آن تعلق لعن به انواع کلی و عناوین عام است. آیه سی و هشتم سوره اعراف در کنار آیه چهل و چهارم همین سوره، دو نوع رفتار را به تصویر می‌کشد. رفتار ستم کاران که پیوسته لعن صریح می‌کنند و رفتار مؤمنان که حقایق را بازگو می‌نمایند و لعن را بر عناوین به کار می‌برند. بسیار مهم است که امر صریح در قالب صیغه امر به لعن دیگران، در قرآن نیامده اما درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله به مؤمنان امر شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است بر مسلمانان درود فرستد.^۲

۴. لعن در سیره نبوی و ائمه

پیامبر صلی الله علیه و آله برای اصحاب خویش، هم چون پدری مهربان بود که هر چه در توان داشت در جهت هدایت معنوی، آرامش و آسایش مادی آنان به کار می‌گرفت. در روایتی از ام

۱. آیات به ترتیب یاد شده در موارد لعن: الاحزاب، آیه ۶۴؛ المائده، آیه ۱۳؛ النساء، آیه ۹۳، ۵۱؛ التوبه، آیه ۶۸؛ محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۲۲؛ البقره، آیه ۱۵۹؛ المائده، آیه ۶۴؛ آل عمران، آیه ۶۱؛ هود، آیه ۱۸، ۶۰، آل عمران، آیه ۸۷؛ النور، آیه ۲۳؛ الاحزاب، آیه ۵۷؛ در سه آیه از آیات قرآن کریم خداوند به دنبال داشتن لعن در دنیا را برای قوم عاد و فرعون خبر می‌دهد که بیشتر مفسران، آن را به عذاب دنیایی هلاک و غرق تفسیر کرده اند. علامه طباطبایی سه شکل برای لعنت در دنیا بیان کرده است: ۱- عذابی که در دنیا نصیب ایشان شد، ۲- گناهایی که حتی پس از مرگ در نامه اعمال ایشان نوشته خواهد شد؛ چرا که سنت شرک و کفر را پایه ریزی کردند و مردم را گمراه نمودند، ۳. لعنتی که مردم بر آنها می‌فرستند. ایشان از میان این سه شکل، دو شکل اول به ویژه شکل دوم را مناسب تر دانسته است. هود، آیه ۶۰، ۹۹؛ القصص، آیه ۴۲.

۲. الاحزاب، آیه ۵۶، التوبه، آیه ۱۰۳.

المؤمنین عائشه(د.۵۷ق) روایت شده است که در پاسخ شخصی که از اخلاق پیامبر ﷺ پرسیده بود، گفت:

اخلاقش قرآن بوده است.^۱

پیامبر ﷺ اگر از چیزی ناخشنود می شد در سیمایش ظاهر می گشت. اگر از کار کسی ناخشنود می شد نام آن شخص را در ایراد عیب او، ظاهر نمی کرد، بلکه غیر مستقیم، بدی آن کار را گوشزد می نمود.^۲ کسی را ناسزا نگفت،^۳ هیچ زن و خادمی را لعن نکرد، بدی را به بدی پاسخ نمی داد بلکه می بخشید و می گذشت. نه خشن، نه تندخو، نه فریاد کش، نه فحاش و نه عیب جو بود. این است سیرت رسول خدا ﷺ که در این پژوهش به عنوان مبنا مورد پذیرش قرار گرفته است.

در روایات و گزارش های تاریخی آمده که معصومان علیهم السلام، مؤمنان را به پرهیز از سب و شتم سفارش کرده و خوش نداشته اند که یاران ایشان به لعن صریح و با نام و نشان دیگران بپردازند و به این کار شهره شوند.^۴ حُسن خُلق آنان چنان بود که حتی ماده گریبان و زنادقه با آن که خدا را انکار می کردند، ولی از شیوه برخورد و مناظره ائمه بسیار خشنود بودند و از شاگردان امامان علیهم السلام توقع داشتند، همانند امام خویش با آنان رفتار و مناظره کنند.^۵ با این وصف روشن است که ائمه با مسلمانان و مؤمنان و یا حتی آنان که به ظاهر مسلمان بودند، چگونه رفتاری داشته اند.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۹۱؛ بخاری، الأدب المفرد، ص ۷۴.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۳۰.

۳. در برخی منابع اهل سنت آمده است که پیامبر ﷺ از ناسزا گفتن به کفار کشته شده در جنگ بدر نهی کرده است؛ چراکه ناسزا به مردگان سبب آزردهی بازماندگانی می شود که ممکن است مسلمان باشند و یا روزی به اسلام در آیند. ابن ابی الدنیا، کتاب الصمت و آداب اللسان، ص ۱۷۸؛ جزائری، التحفة السنیه فی شرح النخبه المحسنیه، ص ۳۲۲.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ منقری، وقعة صفین، ص ۱۰۳؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۶۵؛ ابن اعمش کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۵۴۳.

۵. مفضل بن عمر جعفی، التوحید، ص ۷.

در سیره ائمه، مواردی از لعن و براءت صریح با بیان نام فرد ملعون وجود دارد که بیشتر افراد لعن شده از غالیان بوده‌اند.^۱ غلو در ذات و صفات امام علیه السلام که به شرک، الحاد و یا ثنویت^۲ می‌انجامید و در مواردی در حوزه شریعت به اباحی گری ختم می‌شد، به شدت مورد انکار و تکذیب ائمه قرار گرفته است.^۳ از آن جا که ائمه، قدرت ظاهری در جامعه نداشته‌اند و قادر به برخورد عملی و فیزیکی با غالیان نبودند، بنابر اضطرار با لعن صریح غالیان، خطر آنان را به شیعیان و جامعه مسلمانان گوشزد می‌کردند. اهمیت این امر چنان بود که امام صادق علیه السلام (۱۴۸ق) به یکی از اصحابش که اخبار غالیان را نزد ایشان بازگو کرده بود، می‌فرماید:

ای مصادف! اگر عیسی علیه السلام درباره آنچه نصارا در حق وی گفتند، ساکت

می‌نشست همانا شایسته بود که خداوند او را کر و کور گرداند.^۴

خطر غالیان چنان اهمیت داشت که دستور قتل یکی از آنان از جانب امام معصوم علیه السلام صادر شده است.^۵ بنابراین باور بر این است موارد لعن صریح در سخنان ائمه علیهم السلام از باب اضطرار بوده است و نمی‌توان به عنوان حکم اولیه تلقی نمود و قائل به جواز همیشگی آن شد. جست وجوی کتاب‌های رجالی و حدیث شیعه نشان می‌دهد، لعن صریح و براءت

۱. شیخ طوسی، الرجال، ص ۳۹۰، ۳۸۹، ۲۹۶؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ج ۲،

ص ۷۹۱، ۵۹۰، ۴۹۰؛ هم چنین ن.ک: صفری فروشانی، غالیان، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۲. چنان که برخی غالیان در تفسیر ﴿و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله﴾ سوره زخرف، آیه

۸۴ می‌گویند که امام همان اله در زمین است، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ شیخ طوسی، اختیار

معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۸۹.

۳. صفری فروشانی، غالیان، ص ۱۵۴، ۱۶۶.

۴. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۸۸.

۵. همان، ج ۲، ص ۸۰۷؛ ابن غضائری، الرجال، ص ۸۵.

صریح در بیشتر موارد نسبت به غالیان انجام شده و نسبت به هر مخالفی چنین رفتاری اعمال نمی‌شده است.^۱

۵. نسبت لعن با تبرا

یکی از واجبات دینی و ضروریات آن، تبرا از دشمنان خداوند تبارک و تعالی و رسول اکرم ﷺ است. آنچه از آیات قرآن کریم در زمینه براءت به دست می‌آید لزوم براءت مؤمنانِ موحد از مشرکان و کفار است. حضرت ابراهیم علیه السلام و همراهانش هنگام اعلام براءت از مشرکان به صراحت از واژه بُرَأُوا استفاده می‌کنند.^۲ هم‌چنین، پیامبران الهی برای اعلام براءت از شرک و بت پرستی قوم خویش، از واژه‌ی بُرِئَ بهرهِ می‌گیرند.^۳ خداوند درباره مشرکان مکه می‌فرماید:

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ^۴.

تبرا در عمل با اعلام براءت، ضمن به کارگیری مستقیم مشتقات براءت محقق می‌شود.^۵ هم‌چنین در راستای براءت از مشرکان و کفار لازم است هرگونه ارتباط با آنان قطع شود تا زمانی که به توحید بازگردند.^۶

۱. قاضی نعمان مغربی (د. ۳۶۳ق) درباره واکنش امام باقر علیه السلام نسبت به قول غالیان می‌نویسد: «وَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَمْ يَكُنْ لَهُ سُلْطَانٌ كَمَا كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ فَيَقْتُلُهُمْ كَمَا قَتَلَ عَلِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِينَ أَلْحَدُوا فِيهِ، فَلَعَنَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُغِيرَةَ وَأَصْحَابَهَا» (قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴۹).

۲. الممتحنه، آیه ۴.

۳. الانعام، آیه ۱۹؛ یونس، آیه ۴۱.

۴. التوبه، آیه ۳.

۵. در ادعیه و زیارات، ابراز براءت نسبت به مخالفان ائمه با لفظ بریء آمده است. ن.ک: کامل الزیارات.

۶. الممتحنه، آیه ۴.

شیعه نسبت به مخالفان ولایت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام قایل به تبرا است. بررسی آرای برخی علمای شیعه نشان می‌دهد، کیفیت انجام تبرا از نگاه آنان با آنچه قرآن کریم بیان فرموده است، تفاوت دارد. این گروه، لعن صریح برخی صحابه را از مصادیق تبرا برمی‌شمارند.^۱ در برخی موارد، سب، شتم و قذف را از مصادیق تبرا می‌دانند و برای آن اجر و ثواب بیان می‌کنند.^۲ افراط در این امر موجب شده است، برخی در آثار خویش، فصلی با عنوان «فصل فی بیان آن ثواب اللعن ازید من ثواب الصلوات علی محمد و آله و من ثواب السلام و ردّ جوابه» بکشایند.^۳

این درحالی است که قرآن کریم به صیغه امر می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا.^۴

با وجود چنین آیه‌ای که به صراحت صلوات بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دستور می‌دهد و با توجه به فقدان دستور صریح با صیغه امر بر لعن در قرآن کریم، تفضیل لعن بر صلوات عجیب به نظر می‌رسد.

از مقدمه تا این جا تلاش شد نشان داده شود، لعن صریح و یا سب و شتم در نگاه ثقلین چه جایگاهی دارد. روایاتی هم که در اثبات فرضیه بحث؛ یعنی فقدان لعن صریح

۱. چنان که محقق ثانی (د. ۹۴۰ق) چنین کرد. محمدطاهر قمی در *الاربعین*، لعن دشمنان اهل بیت را با بیان نام آنان دارای ثواب بسیار می‌داند (قمی، *الاربعین*، ص ۶۳۳). نراقی (د. ۱۲۰۹ق) در *جامع السعادات*، تصریح به اسامی را هنگام لعن از شعائر دین می‌داند (نراقی، *جامع السعادات*، ج ۱، ص ۲۸۰).

۲. رحمانی همدانی، پیشین، ص ۱۹۲.

۳. مرندی، *مجمع النورین*، ص ۲۰۸.

۴. *الأحزاب*، آیه ۵۶.

جز در موارد اضطرار در سیره نبوی و ائمه علیهم السلام مطرح شد به دلیل همسویی کامل با آیات محکم قرآن کریم مورد بررسی سندی قرار نگرفت.

۶. طرح مسئله

با آن که شیعیان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام برای باورند که قرآن و اهل بیت ملازم یک دیگرند و هیچ یک به تنهایی مایه هدایت بشر نیست و این باور از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه تطهیر، آیه ولایت و حدیث ثقلین به آنان رسیده است اما در مجامع روایی آنان درباره سیره امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام گزارش هایی وجود دارد که سیمایی متفاوت از ایشان ترسیم می کند. به دیگر سخن، رفتاری مغایر با آنچه قرآن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیروانش ترسیم کرده است.

به عنوان نمونه با گزارش هایی رو به رو هستیم که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام فردی از اصحاب خویش را منافق، ملعون و کافرزاده می خواند و یا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آغازگر سنت لعن با نام و نشان مخالفان خویش بوده است. این پژوهش برآن است با تمرکز بر این دو گزارش و با ارایه تحلیل های تاریخی و بهره گیری از روش های نقد سند و متن و تکیه بر اصول قرآنی، موضوع را بررسی کند.

۷. روش تحقیق و مبانی بررسی متن و سند روایات

در این پژوهش، سند و متن روایات با نقد خارجی و اسنادی و نقد داخلی بر اساس سنت عالمان شیعه در علم رجال و حدیث، تحلیل و بررسی خواهد شد.^۱ به نظر می رسد در بعد

۱. پژوهش های معاصر این اصطلاحات را برای بررسی احادیث به کار گرفته اند. ن.ک: مهریزی، «نقد متن (پیشینه تاریخی)»، علوم حدیث، ش ۲۶، ص ۳۰-۲؛ سلیمانی، «معیارهای نقد در حدیث»، اسلام پژوهی، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، شماره ۳، ص ۷۴-۶۳؛ معماری، «جایگاه و مبانی نقد متن در علوم حدیثی»، مطالعات اسلامی، ش ۳۹ و ۴۰، ص ۷۸-۵۷.

نقد خارجی و بر اساس ملاک های پذیرفته شده نزد علمای شیعه، بسیاری از روایت های مطاعن و سب و لعن با نام و نشان، غیر صحیح و نامعتبر است؛ چرا که رجال مجهول، غالی، غیر امامی و متهم به کذب و جعل در سند آن وجود دارند که با تسامح عالمان شیعه رو به رو شده است. در بحث نقد درونی هم بر واقعیت های مسلم تاریخی تکیه می شود. در ادامه، برخی ملاک های به کار رفته در نقد متن و سند در این پژوهش ارائه می گردد.

۱-۲. ملاک های محتوایی (نقد داخلی)

مهمترین ملاک های محتوایی که در این پژوهش به کار خواهند رفت از این قرار است:

۱. موافقت و یا عدم موافقت با آیات قرآن کریم؛

۲. موافقت و یا عدم موافقت با سنت متواتر و ثابت شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛

۳. موافقت و یا عدم موافقت با مسلمات تاریخی؛

۴. موافقت و یا عدم موافقت با شأن عصمت ائمه؛

۵. موافقت و یا عدم موافقت با سیره عاقلان^۱.

۲-۲. ملاک های سندی (نقد خارجی)

این پژوهش از شیوه علمای رجالی متأخر در ارزیابی سند بهره می گیرد. در ارزیابی سند از حیث اعتبار و عدم اعتبار از تقسیمات چهارگانه، عدول نمی نماید. روایت صحیح با تعریف مشهورش؛ یعنی «ما اتَّصَلَ سَنَدُهَا إِلَى الْمَعْصُومِ يَنْقَلُ الْعَدْلُ الضَّابِطِ عَنِ مِثْلِهِ فِي جَمِيعِ الطَّبَقَاتِ»^۲ بررسی می گردد. روایت حسن نیز آن است که سندش به وسیله راویان امامی ممدوح به معصوم علیه السلام منتهی شود. روایت موثق نیز روایتی خواهد بود که در

۱. صفری فروشانی، ارزیابی روایات و منابع مکتوب امامیه، ص ۳۴.

۲. حسن بن زین الدین عاملی، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۲۱۶.

طریقش غیر امامی قرار بگیرد، ولی در میان اصحاب معصومان توثیق شده باشد. هم‌چنین، روایت ضعیف روایتی خواهد بود که به جز از این سه قسم باشد.^۱

۸. پیشینه پژوهش

نقد سندی و محتوایی احادیث سابقه ای طولانی دارد و پژوهش گران معاصر از دو بعد به این امر می‌پردازند. عده ای کتاب های حدیث را زیر تیغ نقد می‌برند و تلاش می‌کنند، آنها را پالایش نمایند و با عناوینی مانند الصحيح من کتاب الکافی عرضه می‌کنند. گروهی دیگر، احادیث پیرامون مسئله‌ای خاص را به بوته نقد می‌گذارند.

میراحمدی و همکاران در پژوهشی با نام «تحلیل محتوایی و ساختارهای نفرین های نهج البلاغه» نفرین را اعم از لعن دانسته اند و به بررسی ساختار و مفهوم و موضوع آن در نهج البلاغه پرداخته اند. ایشان نفرین ها و لعن های موجود در نهج البلاغه را بیشتر از بعد آرایه های ادبی و بلاغی مورد توجه قرار دادند. آنان با قطعی دانستن نسبت این سخنان به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، مقاله خویش را پی ریزی نموده اند. مقاله آنان بسامد نفرین های شخصی در نهج البلاغه را کم توصیف کرده است و درباره لعن اشعث بن قیس تلاش نموده است، جنبه جمعی و عمومی به آن دهد.

این مقاله بدون توجه به بحث های تاریخی، واژه حائک را از حیاکه به معنای تبختر و تکبر دانسته است. مقاله با آن که در نتیجه گیری آورده است، حضرت علیه السلام تلاش نمود تا نام نفرین شدگان را در کلام نیاورد اما به عنوان نمونه پاسخ نمی‌دهد که چرا نام اشعث و یا مغیره در کلام آن حضرت علیه السلام آمده است؟ مقاله ادعا نموده که حضرت علی علیه السلام به هیچ وجه به پرده دری و آبروریزی کسی نپرداخته است اما در برابر کلماتی نظیر منافق، کافر، حائک، لعین، ابتر که پرده دری و آبروریزی تلقی خواهد شد، پاسخی نداده است.

۱. شهید ثانی، *البدایة فی علم الدرایة*، ص ۲۳-۲۴؛ فضلی، *أصول الحدیث*، ص ۱۰۶-۱۰۹.

هم چنین، علی نیا خطیر در مقاله ای با نام «واکاوی سب و لعن از دیدگاه مذاهب اسلامی» به بررسی جواز سب و لعن و عدم آن پرداخته است. مقاله یاد شده روایت های مورد استناد قائلان به جواز و عدم آن را مطرح ساخته است و در نهایت قائل به تعارض روایات شده و رجوع به قرآن را خواستار شده است. نویسنده به حکم اولیه لعن با نام و نشان را جایز دانسته است و بنابه حکم ثانویه که مقتضای عصر است آن را جایز ندانسته است.

۹. گزارش های تاریخی

گزارشی در نهج البلاغه آمده که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بر منبر کوفه مشغول ایراد خطبه بود و مطلبی بیان کرد که اشعث بن قیس (د. ۴۰ق) سخن آن حضرت را قطع کرد و گفت:

آنچه می گویی برضدّ توست، نه به نفع تو.

امام در پاسخ فرمود:

چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان بر تو باد! ای بافنده! پسر بافنده، منافق پسر کافر، سوگند به خدا! تو یک بار در زمان کفر و بار دیگر در زمان اسلام اسیر شدی!

۱۰. نقد داخلی و بررسی تاریخی متن

کارشکنی های اشعث در خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام روشن است اما نباید از نظر دور داشت که اشعث از اصحاب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بود و در جنگ صفین که نزدیک به یک صد روز به درازا کشید در کنار کارشکنی هایش، فعالیت های مفیدی

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶. « مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ الْأَعْيُنِ! حَاتِكُ بْنُ حَاتِكٍ! مُنَافِقُ بْنُ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أُسْرِكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى.»

داشته است.^۱ ابن ابی الحدید معتزلی بیان می‌کند که اشعث در میان اصحاب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام همانند عبدالله بن ابی بن ابی سلول (د.۹۰ق) در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.^۲

به همین دلیل، باور بر این است که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام مانند پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خویش رفتار می‌کرد و تا جای ممکن از پرده دری پرهیز داشت. ابن ابی الحدید (د.۶۵۶ق) در ارتباط با این جملات امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌نویسد:

دوستم علی بن بطریق از من درباره این ماجرا پرسید و گفت: چه شد که [علی] از آن خارجی که طعن کفر به او زده بود چشم پوشید ولی از اشعث که گفت: این بر ضدّ توست نه نفع، نگذشت و به او گفت: تو چه می‌دانی چه چیز به نفع من و چه چیز بر ضدّ من است. خدا ترا لعنت کند! بافنده‌ی پسر بافنده، منافق پسر کافر و حال آن که آنچه آن خارجی گفته بود از سخنان اشعث زشت تر بوده است. گفتم: نمی‌دانم، [علی بن بطریق] گفت: همانا هر صاحب فضیلتی دوست ندارد که در همان فضیلت که دارد وی را ناقص شمرند و علی علیه السلام [معدن علم بود و هنگامی که اشعث وی را به جهل متهم ساخت این امر بر علی علیه السلام] گران آمد و از اشعث خشمناک شد و با وی برخورد کرد و لعنتش نمود. ولی آن خارجی در علم علی علیه السلام خدشه وارد نساخت بلکه آن را اثبات کرد و به آن اعتراف نمود و از آن در شگفت شد و گفت: خدا او را در حال کفر بکشد، چقدر داناست.^۳

۱. منقری، وقعة صفین، ص ۱۶۷.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۹۷.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۶۳-۶۴.

واژه ها و عبارات امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در رویارویی با اشعث سبب تعجب شنوندگان شده است و ابن ابی الحدید را به عنوان شارح سخن وادار به بسط مطلب نموده است. البته توجیه ابن بطریق نیز چالش برانگیز است.^۱ بسیاری از شارحان نهج البلاغه، بی تردید این سخن را از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می دانند و به شرح آن می پردازند. حتی برخی شارحان معاصر آورده اند که با توجه به شخصیت و عملکرد اشعث، او سزاوارتر از این بوده است.^۲

افزون بر این، چون حضرت علی علیه السلام او را حائک بن حائک خواندند، یکی از شارحان در این باره توضیح می دهد که یمنی ها به واسطه شغل بافندگی از سوی اعراب شمالی به سخره گرفته می شدند.^۳ در حالی که شارح توجه نداشته است که آیا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در مقام یک رهبر سیاسی که می باید همه گروه های مسلمان را زیر چتر امت واحد حفظ نماید می توانست مانند سایر اعراب شمالی در برابر جنوبی ها موضع بگیرد و به تعصبات جاهلی دامن زند.

بدیهی است این پژوهش درصدد است، دریابد آیا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به طور دقیق، همان واژه ها را به کار گرفته است؟ چراکه برخی شارحان نهج البلاغه با دیدن این کلمات به خود اجازه می دهند، واژه هایی مانند پلید، پست صفت، بوقلمون صفت، غوطه ور در لجن زار خودخواهی و مغز مشوش را درباره او به کار برند.^۴

۱. چرا که موجب پیدایش پرسشی در ذهن می شود که آیا فضیلت ایمان و اسلام بالاتر است و یا فضیلت علم در مسئله ای خاص. آیا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام از این که او را در مسئله ای نادان بدانند بیشتر از آن که او را کافر بخوانند ناراحت می شده است؟

۲. مکارم شیرازی، پیام امام علیه السلام، ج ۱، ص ۶۲۲.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹۸.

۴. جعفری، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹.

دیگر شارحان در صدد برآمدند، مخاطبان را توجیه نمایند که چرا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام این گونه اشعث را لعن و تقبیح کرده است؟ به عنوان نمونه، یکی از شارحان در این باره می‌نویسد:

شاید آنان که از میزان نفاق اشعث آگاه نیستند ندانند که چرا امام این گونه تند با وی برخورد کرده است تا آنجا که لعن خدا و مردم را بیک جا بر او فرستاده و با آن صفات پست وی را وصف نموده مانند «بافنده پسر بافنده، منافق فرزند کافر، به خدا قسم که در حالت کفر یک بار اسیر شدی و بار دیگر در اسلام و در هر دو حال نه مال و نه شرافت نسب تو را نجات نداد و مردی که خویشان خویش را در معرض شمشیر قرار دهد و مرگ را به سوی آنان برد سزوار است که خویشان بر وی خشم گیرند و بیگانگان بر او اعتماد نکنند.

با این حال، اندک نگاهی به تاریخ سیاه زندگی این منافق، میزان خرابی و خراب کاری او را در میان جامعه اسلامی نشان می‌دهد. افزون بر این، او حتی در جاهلیت مورد غضب بود؛ چراکه دست شومی در برافروختن آتش جنگ‌ها داشت تا آن جا که عرف النار لقب گرفت.^۱

از مجموع سخنان شارحان به روشنی می‌توان دریافت که همگی در نگاه نخست، این کلمات را دور از انتظار می‌دانند و گویا آن را بر خلاف سیره ثابت شده ایشان در نظر می‌آورند. این امر ما را در تردید در صدور چنین واژه‌هایی از زبان مبارک امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام مصمم می‌گرداند.

۱. مکارم شیرازی، پیام امام علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱۵.

۱۰-۱. جست و جو در خاستگاه خبر

سید رضی (د. ۵۴۰۶.ق) پیش از بیان سخن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در این باره

می نویسد:

در بخشی از سخن علی علیه السلام چیزی بیان شد که اشعث به خاطر آن اعتراض

کرد.^۱

برخی شارحان نهج البلاغه درباره این که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام چه چیزی گفت که مورد اعتراض اشعث واقع شد، سخنانی را مطرح می نمایند. عده ای آن را با خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه مرتبط می دانند و می گویند که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام درباره حکمین سخن می گفت که فردی برخاست و گفت:

ما را از حکمیت برحذر داشتی و سپس به آن امر کردی. نمی دانیم کدام

دستورت درست بوده است؟

آن گاه علی علیه السلام دست بر دست زد و گفت:

این سزای کسی است که پیمان بگسلد.^۲

اشعث گمان برد که منظور امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آن است که این اشتباه من بود که حکمیت را پذیرفتم. آن گاه اشعث بر مبنای این گمان، به ایشان معترض شد و گفت:

این سخنان که گفتی بر توست و نه برای (نفع) تو.^۳

مرحوم شوشتری (د. ۱۳۷۴) این ارتباط را نمی پذیرد و در این باره می نویسد:

اگر آنچه علی علیه السلام فرموده ناظر به سخنی باشد که سید رضی آورده، پس

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۲۳۴.

۳. همان، ص ۵۶.

باید دانست که در آغانی در شرح حال امیه بن اسکر (احتمالا ۲۰ق) از... عبدالله بن عدی بن خیار نقل شده که گفت: در جلسه حکمیت حضور داشتم، پس از آن به کوفه بازگشتم و با علی علیه السلام کاری داشتم، روزی در مسجد کوفه علی علیه السلام بر ترکشی تکیه زده بود و مردم را برای نماز جماعت دعوت می کرد، پس بر منبر رفت و نشست تا آن که مردم گرد آمدند، اشعث آمد و نشست. علی علیه السلام برخاست و پس از ثنای الهی گفت: شما گمان می کنید نزد من از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که نزد مردم نیست^۱، آگاه باشید که نزد من چیزی جز آنچه در این ترکش است نبوده، سپس تیرها را کنار زده و از آن رقعہ ای بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: «مسلمانان خونشان برابر است و همگی در برابر غیر یکپارچه اند و هر آن که اتفاق ناگواری پدید آورد و یا فتنه گری را پناه دهد لعنت خدا بر او باد و لعنت همه ملائکه و مردم». آن گاه پس از این سخن بود که اشعث اعتراض کرد و حضرت نیز آن گونه پاسخ داد^۲.

به نظر می رسد، مرحوم شوشتری در این جا دقت نظر داشته است؛ چرا که با توجه به جست و جویی که انجام گرفت هیچ منبع شیعی، این خبر را به طور مستقل بیان نمی کند و ارتباط دادن این کلام با خطبه ۱۲۱ هیچ دلیل و شاهد تاریخی ندارد. گویا نقل آنچه عبدالله (عبیدالله) بن عدی بن الخیار (د. ۹۵ یا ۹۶ق) گزارش کرده با دیدگاه کلامی سید رضی و دیگر علمای شیعه سازگار نبوده است.

۱. بخش مشکل ساز و غیر قابل قبول نزد شیعیان در همین سخن نهفته است؛ چراکه شیعیان، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را وارث ولایت و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند. همان چیزی که اختصاص به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام داشت و نزد مردم نبود.

۲. شوشتری، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۸، ص ۹.

از این رو، اعتراض اشعث را به خطبه ۱۲۱ ارتباط داده اند. اما از آن جا که گزارش مورد بحث در منابع اهل سنت آمده و آن گاه به منابع شیعی راه پیدا کرده است، نمی توان بخشی از آن را که مطابق با مبانی کلامی شیعه نیست حذف کرد و سپس کلام را بدون دلیل به چیزی دیگری ارتباط داد، مگر آن که سندی مستقل از آنچه در منابع پیشین آمده است برای این سخن ارائه نماییم.

مرحوم شوشتری در ادامه می نویسد:

خبر مجمل است و لیکن ظاهراً منظور اشعث از جمله (هذه عليك لالک) آن بوده که علی علیه السلام خود مصداق جمله ایست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است و آن این که علی علیه السلام کشندگان عثمان را که مُحدثان (فتنه گران و خطاکاران) بوده اند پناه داده است، و (بنابراین) حضرتش علیه السلام از این امر خشمگین شد چرا که کشندگان عثمان را مُحدث نمی دانسته است!^۱

چنان که اشاره شد، شهرت این ماجرا و بیان آن در نهج البلاغه موجب شده است، علمای شیعه به جای آن که در اصل ماجرا شک نمایند، دلیل اعتراض اشعث را در دیگر سخنان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام جست و جو نمایند. به دیگر سخن، سید رضی اصل سخن را به اختصار آورده است و شارحان نهج البلاغه از بیان آنچه در *الأغانی*^۲ آمده است، پرهیز می کنند تا مبدا در کلام و عقائد اشکالی پدید آید. مرحوم شوشتری، ارتباطی را که شارحان نهج البلاغه بیان می کنند، نمی پذیرد و سخن ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ق) را بیان می کند و ناخواسته در ورطه ای قرار می گیرد که دیگران از آن دوری جسته اند.

۱. همان.

۲. اصفهانی، *الأغانی*، ج ۲۱، ص ۱۴.

۱۰-۲. اختلاف عبارات در منابع و جست و جوی نخستین راوی

آنچه ابوالفرج اصفهانی در الأغانی نقل می‌کند، دیگر منابع اهل سنت نیز آورده اند. طریق نقل متفاوت است ولی راوی مستقیم ماجرا در دیگر منابع نیز، عبیدالله (عبدالله) بن عدی بن الخیار است. برای نمونه، خطیب بغدادی (د. ۴۶۳ق) در الرحلة فی طلب الحدیث می‌نویسد:

عبیدالله بن عدی بن خیار (بنی نوفلی) بن عبد مناف گفت: حدیثی از علی علیه السلام به من رسیده بود که ترسیدم اگر از دنیا برود نزد کسی جز او آن حدیث را نیابم. پس به عراق مسافرت کردم، روزی علی علیه السلام آمد و بر منبر رفت در حالی که شلوار و ردایی پوشیده بود و ترکشی به دوش افکنده بود. اشعث آمد، یکی از بازوهای منبر را گرفت، آن گاه علی علیه السلام گفت: چه شده که گروهی بر ما دروغ می‌بندند. گمان دارند نزد ما از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که نزد دیگران نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همگان بود نه عده ای خاص و نزد من جز آنچه نزد مسلمین است چیز دیگری نیست مگر آنچه در این ترکش است. پس صحیفه ای از آن خارج ساخت که در آن نوشته شده بود: من آوی ...؛ پس اشعث گفت: ای مرد رها کن! آنچه تو می‌گویی برضد توست نه به نفع. آن گاه علی علیه السلام گفت: خدا تو را زشت گرداند! تو چه می‌دانی چه چیز به نفع و یا ضرر من است؟ اسباب شوخی و مسخرگی شده ام که چوپان مرا به سخره می‌گیرد. ای گوسفند چران! چه چیز ناپسندی از من دیده ای؟!'

۱. خطیب بغدادی، ص ۱۲۹-۱۳۱. یکی از نویسندگان معاصر برای اثبات وجود صحیفه ای نزد علی علیه السلام به این خبر استناد کرده، در حالی که لوازم این استناد، توجه نداشته است چراکه در این صحیفه تنها یک جمله نوشته شده بود (جلالی، تدوین السنة الشریفة، ص ۵۴).

همان گونه که اشاره شد طریق نقل این گزارش متفاوت بوده است و افزون بر این عبارات «عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ» تا «يَأْمُنُهُ الْأَبْعَدُ» در آن وجود ندارد.

به هر روی، نمی‌توان چشم بر این روایت‌ها بست و سخن اشعث را به چیزی ارتباط داد که دلیل و سند تاریخی بر آن اقامه نمی‌شود. بنابراین، سیمای جعل و یا تحریف در این گزارش هویداست و باید در اصل خبر به شکلی که در نهج البلاغه آمده است، تردید داشت.

۱۰-۳. تحلیل خبر

ممکن است گفته شود با توجه به اقدامات اشعث وی مستحق لعن الهی بود، اما آیا می‌توان پذیرفت امام علی علیه السلام در انظار عمومی، یکی از اصحاب خویش را در پاسخ به یک سخن نسنجیده، با چنان الفاظی خطاب نماید. حضور اشعث تا پایان حیات امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در کوفه و حضور وی در مسجد در شب ضربت خوردن آن حضرت علیه السلام، نشان می‌دهد حریم و مانعی میان او و امام علیه السلام وجود نداشته است. او دچار نفاق بود و نفاق لعن الهی در پی دارد، اما روشن است شیوه مدارا و تحمل و تمسک به بیان حقایق و هشدار به کردار ناشایست، اثر بهتری در جلب و یا دفع حساب شده و منطقی داشته است. به نظر بسیار بعید است که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام برخلاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کرده و ملاحظات مشروع و معقول را کنار گذاشته است.

افزون بر آنچه بیان شد، این نکته در سخن عبدالله بن عدی بن الخیار، جلب توجه می‌کند که حضرت علی علیه السلام پس از اتمام سخن با اشعث، رو به عبدالله کرد و بیت زیر را خواند:

اسباب شوخی و مسخرگی شده ام که چوپان مرا به سخره می‌گیرد.

ای گوسفند چران! چه چیز ناپسندی از من دیده‌ای؟

با توجه به شأن سُرایش این بیت، بسیار بعید است که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به آن تمثّل جسته باشد.^۱ به هر روی پس از تمثّل آن حضرت به شعر یادشده، عبد الله بن عدی به امام علیه السلام می گوید:

پدر و مادرم به فدایت! به خدا سوگند! همانا دوست داشته ام که این را از

زیان خودتان بشنوم.^۲

حضرت نیز در پاسخ می گوید:

بله! به خدا سوگند همان است.^۳

در گزارش ابوالفرج اصفهانی، ابن عدی جمله ای گفته که گویا در صدد بوده است، رابطه ای بسیار صمیمی میان خود و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را نشان دهد. فضای این گفت و گو که یگانه راوی آن، خود عبدالله بن عدی بن الخیار است، رابطه ای بسیار صمیمی میان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و او را نشان می دهد ولی شگفت این که این فرد در منابع شیعی و اهل سنت از اصحاب و یاران آن حضرت علیه السلام به شمار نیامده است.

به دلیل آن که منابع تاریخی، مرگ عبدالله بن عدی بن الخیار را سال های ۹۵ و یا ۹۶ هجری اعلام کرده اند، می توان احتمال داد برای تضعیف و سرکوب قیام نوه اشعث بن قیس؛ یعنی عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس (د. ۸۵ق)، این ماجرا جعل شده

۱. این شعر سروده امیه بن اسکر لثی است که پس از عمری طولانی دچار خرفی شد و خاک بر سرخویش می ریخت. روزی چوپان گوسفندان در این حالت به او خیره شد. امیه پس از آن که به خود آمد از این که مورد توجه چوپان شده است، متعجب شد و این بیت را سرود (بیهقی، المحاسن و المساوی، ص ۵۵۱).

۲. عبدالله بن عدی بن خیار با این جمله می خواسته است بفهماند، آن حدیثی که تا عراق برای شنیدن آن آمده، همین بوده است.

۳. اصفهانی، الأغانی، ج ۲۱، ص ۱۵.

است. اگر هم اصلی داشته است، آن را با اضافاتی تندتر کرده اند؛ چراکه شورش عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس بر مروانیان گران آمده بود و تلفات سپاه حجاج بن یوسف ثقفی (د. ۹۵ق) به حدی بود که وی در نامه ای از عبدالملک بن مروان (حک:

۶۵ تا ۸۶ق) درخواست کمک کرد و نوشت:
 أَمَا بَعْدُ فَيَا غَوَاثَةَ ثُمَّ يَا غَوَاثَةَ.

هم‌چنین، مسعودی (د. ۳۴۶ق) نوشته است که در شورش ابن اشعث، کنیزی زیباروی برای عبدالملک (د. ۸۶ق) آوردند ولی او توجهی به آن دلبر سیمین بر ننمود و گفت:
 آیا کام بگیرم در حالی که ابن اشعث در برابر ابو محمد (کنیه حجاج) صف آرایی کرده و بزرگان عرب در این راه نابود شده اند.^۱

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث نیز برای تضعیف و تحقیر مروانیان نَسَب عربی آنان را نفی می‌کرد و می‌گفت:
 همانا پسران مروان را به زرقاء (مادریزرگش) خرده می‌گیرند. به خدا سوگند!
 آنان نسبی بهتر از این ندارند که پسران ابی العاص (جد مروان) کافر زادگان گردن کلفت اهل صفوریه اند.^۲

تمسک به گفتار بزرگان و یا سرودن اشعار در تکذیب حریف و یا تهییج یاران در فتنه ابن اشعث بسیار دیده می‌شود. حجاج بن یوسف ثقفی، اعشی همدان (۸۳ق) را به خاطر سرودن اشعاری در تأیید ابن اشعث گردن زد.^۳ اعشی برای فرار از مجازات شعری سرود و در آن از جد عبدالرحمن به بدی یاد کرد ولی حجاج را خوش نیامد و هم چنان از اعشی متنفر بود و وی را کشت.^۴

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۱ و ۲۴۱.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۷۸.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۲۹۴.

۱۱. نقد خارجی (بررسی سندی)

سید رضی (د. ۴۰۶ق) سندی برای مطالب نهج البلاغه ارایه نکرده است اما این گزارش در کتاب ابوالفرج اصفهانی سند دارد. خطیب بغدادی نیز سند و طریقی دیگر برای گزارش مورد بحث، ارایه کرده است. متن گزارش از زبان خطیب بغدادی با آنچه ابوالفرج اصفهانی آورده است تفاوت دارد اما با توجه به این که کسی جز عبیدالله (عبدالله) بن عدی بن الخیار این گزارش را نقل نکرده است، می‌توان به این نتیجه رسید که سید رضی از هر منبعی نقل کرده باشد ناگزیر به راوی مستقیم آن؛ یعنی فرد یاد شده منتهی می‌شده است. در این بخش سه نفر از واسطه‌های نقل معرفی می‌شوند تا میزان اعتبار این گزارش روشن گردد.

۱۱-۱. محمد بن ابی رجاء خراسانی (د. ۲۰۷ق)

محمد بن ابی رجاء، قاضی مأمون (حک. ۱۹۸-۲۱۸هـ ق) و از اصحاب خاص قاضی ابو یوسف (د. ۱۸۱ق) بوده است. وی به سال ۲۰۷ هجری از دنیا رفت و از فقه‌های معروف حنفی به شمار می‌آمد. در مجامع روایی شیعه، تنها یک روایت وارد شده است که محمد بن ابی رجاء در طریق آن وجود دارد، روایت هم مربوط وفات فاطمه زهرا علیها السلام است.^۱

۱۱-۲. ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف زهری (د. ۱۸۳ق)

ابن سعد (د. ۲۳۰ق) درباره ابراهیم بن سعد می‌نویسد:
کنیه اش ابو اسحاق بود، فردی ثقه با احادیث بسیار، گاهی نیز در حدیث گرفتار خطا می‌شد. با خانواده اش وارد بغداد شد و در حکومت هارون مسئول

۱. وکیع القاضی، أخبار القضاة، ج ۳، ص ۲۸۹؛ ابن شبة، تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۴۳؛ شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۰۰؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۸۵.

بیت المال شد. در بغداد به سال ۱۸۳ هجری از دنیا رفت.^۱

خاندان سعد بن ابراهیم از صاحب منصبان حکومت بنی عباس بوده اند.^۲ او و اعضای خاندانش در کتاب های رجال شیعی یاد نشده اند. ابن سعد در طبقات الکبری روایتی را آورده است که در طریق آن ابراهیم بن سعد قرار دارد و مضمون روایت آن است که چون جناب ابوطالب کافر از دنیا رفت، از این رو جعفر و حضرت علی علیه السلام از وی ارث نبردند.^۳ هم چنین ابن فرد در طریق روایتی واقع شده است که بر اساس آن، پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات خویش با بیماری به مسجد آمد و دید که ابوبکر امامت می کند و اجازه داد او به امامت خویش در نماز ادامه دهد.^۴ هم چنین است حضور او در سند روایتی که بر اساس آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به فردی که از ایشان علیه السلام می پرسد پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله به چه کسی مراجعه کند؟ ابوبکر را معرفی می کند. عجیب تر از همه این که ابراهیم بن سعد واسطه نقل روایتی شده است که بر اساس آن صالح بن کیسان (پس از ۱۴۰ق) می گوید:

همسر مالک اشتر، نزد علی آمد و گفت: «ای امیر مومنان! از دشمن خدا [مالک] سخنی شنیدم که دیگر نمی توانم با او بمانم، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام گفت: چه شنیده ای؟ گفت: شنیدم که می گفت: دیروز بهترین بنده خدا را کشتیم و امروز بدترین بنده خدا را حاکم کردیم. منظورش شما بوده ای، ای امیر مؤمنان، پس [صالح بن کیسان] گفت: پیوسته از مالک ناراحت بودم تا آن که آشوب مصر رخ داد. علی علیه السلام گفت: چه کسی از پس مصر بر می آید؟ و از

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۳۴۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۱۶.

ابن عباس (ع) مشورت خواست، او گفت: چطور است اشتر را بفرستیم با کاری که کرد، [امیر المؤمنین حضرت علی (ع)] گفت: بنده را بر اسب بنشان اگر هلاک شد [چه بهتر] که شد و اگر پیروز شد [باز هم چه بهتر] که شد. پس اشتر را به سوی مصر فرستاد و هنگامی که خبر مرگ اشتر را دریافت گفت: خدا او را به رواف کند.^۱

افزون بر این درباره ابراهیم بن سعد می گویند که اهل غنا و موسیقی بود و سوگند یاد کرده بود تا آواز نخواند، حدیث نگوید.^۲

۱۱-۳. عبیدالله (عبدالله) بن عدی بن الخیار (۹۵ یا ۹۶ ق)

فاصله زمانی او و ابراهیم بن سعد بسیار زیاد است؛ یعنی ابراهیم به سال ۱۸۳ هجری از دنیا رفت.^۳ اگر صد سال عمر هم برای او فرض شود هنگام مرگ عبیدالله بن عدی بن الخیار، سیزده یا چهارده ساله بوده است.^۴ او از بنو نوفل از تیره قریش بود و مادرش از بنی امیه و خواهر عثمان بود. پدرش در جنگ بدر در صفوف مشرکان حضور داشت و در همان جنگ کشته شد. هنگام فتح مکه، وی به سن تمیز رسیده بود. از این رو عده‌ای، او را از اصحاب رسول خدا ﷺ بر شمرده اند.^۵

۱. ابن شبه، تاریخ المدینة المنورة، ج ۴، ص ۱۲۳۶.

۲. ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۰۶؛ همو، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۳۹۴.

۳. سال مرگ عبیدالله بن عدی بن الخیار. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۹؛ ابن حبان، الثقات،

ص ۶۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۸، ص ۵۱.

۴. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۲۲.

۵. ابن حبان، الثقات، ج ۳، ص ۲۴۸؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۱؛ ابن ماکولا، الإكمال،

ج ۲، ص ۴۲؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۵؛ ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۵،

ص ۱۷.

وی به عثمان (د.۳۵ق) علاقه ای فراوان داشت تا آن جا که هنگام حصر عثمان به سراغ او رفت و گفت:

تو امام همگان هستی در حالی که اکنون امام غوغاییان برای ما نماز

می خواند.^۱

او از فقهای مشهور مدینه به شمار می رفت و از سوی اهل سنت توثیق شده است. روایاتش اندک است و مناقب و فضایل عثمان را در بر دارد.^۲ این نکته موجب شگفتی است که فردی همانند او که علاقه بسیار به عثمان داشته است در گزارش مورد بحث، خود را از دوستان صمیمی امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می شمرد و در صدد اثبات وجود رابطه ای نزدیک میان خویش و آن حضرت علیه السلام است.

به نظر می رسد از آن جا که اشعث بن قیس کندی، عرب جنوبی بوده است و عبدالله بن عدی بن الخیار و ابراهیم بن سعد از اعراب شمالی بوده اند، می توان احتمال داد که آن دو برای تخریب اعراب جنوبی چنین گفت و گویی را ساخته اند و یا اگر هم اصلی داشته است، عباراتی به آن افزوده اند.^۳ انتخاب اشعث نیز به لحاظ سابقه اعتراض های وی به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، پذیرش این گزارش را آسان تر می کرده است.

۱۱-۴. بیان و بررسی گزارش دوم

در متون کهن تاریخی و روایی، اشاره به مطلبی درباره امام علی علیه السلام و معاویه شده است که منابع متأخر، همگی به پیروی از متون کهن، آن را بیان کرده اند. نصر بن مزاحم (د.۲۱۲ق) درباره حوادث پس از جنگ صفین می نویسد:

۱. صنعانی، المصنف، ج ۱، ص ۵۲۰؛ ابن عبدالبر، الاستذکار، ج ۲، ص ۳۸۹.
۲. أحمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۶۶-۶۷؛ بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۲-۲۰۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۲۵.
۳. عبید الله بن عدی با یک تیر دو نشان را هدف گرفته بود؛ نخست آن که از زبان علی علیه السلام نقل کرده که ایشان عهد و وصایتی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته است و دوم این که اشعث بن قیس را به شدیدترین شکل تخریب کرده است (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۵).

علی علیه السلام پیوسته پس از نماز صبح و شام می‌گفت: بار خدایا! معاویه، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری، حبیب بن مسلم، ضحاک بن قیس، ولید بن عقبه و عبدالرحمان بن خالد بن ولید را لعنت کن. پس این خبر به معاویه رسید، او نیز در قنوت علی علیه السلام، ابن عباس، قیس بن سعد و حسنین علیهم السلام را لعنت می‌کرد.^۱

پس از او فضل بن شاذان نیشابوری (د. ۲۶۰ق) ماجرا را به شکلی متفاوت این گونه

می‌نویسد:

روایت کردید از حماد بن عوام از خضیر بن عبدالرحمن از ابی المفضل که گفت: شنیدم علی علیه السلام در قنوت می‌گفت: بار خدایا! نخست معاویه، آن گاه عمرو بن عاص، آن گاه ابا اعور سلمی، آن گاه ابوموسی اشعری را لعنت کن.^۲

هم‌چنین بلاذری (۲۷۹ق) به نقل از ابی مخنف (د. ۱۵۷ق) می‌نویسد:

پس علی پیوسته پس از نماز صبح در قنوت می‌گفت: خدایا معاویه و عمرو بن عاص و ابا اعور و حبیب بن مسلمه و عبدالرحمن بن خالد بن ولید و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه را لعن کن! این خبر به معاویه رسید پس او هم علی، اشتر و قیس بن سعد و حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن جعفر را لعن می‌کرد که خدا از همه آنان خشنود باد.^۳

طبری (د. ۳۱۰ق) این ماجرا را به نقل از ابو مخنف با این عبارات بیان می‌کند:

پیوسته در قنوت نماز صبح می‌گفت خدایا معاویه و عمرو و ابواعور سلمی و حبیب و عبدالرحمان بن خالد و ضحاک بن قیس و ولید را لعنت فرما!، این خبر به معاویه رسید پس او هم هنگام قنوت علی و ابن عباس و اشتر و حسن و

۱. منقری، وقعة صفین، ص ۵۵۲.

۲. فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۶۴.

۳. بلاذری، أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۲.

حسین را لعن می‌کرد!^۱

با این حال، عبارت تاریخ نامه طبری با آن که در بیشتر مطالب برگردان تاریخ طبری است در این مسئله تفاوت دارد و معاویه را آغازگر لعن می‌داند. او در این باره می‌نویسد:

معاویه به پنج نماز اندر بفرمود تا بر علی و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و مالک اشتر رضوان الله علیهم لعنت کردند، و علی نیز بر معاویه و بر عمرو بن العاص و ابوالأعور السلمی و عبدالرحمن بن خالد بن الولید و ضحاک بن قیس لعنت کردی و از آن پس علی به حرب خوارج مشغول شد.^۲

هم چنین، ابن اثیر (د. ۵۶۳۰ ق.) به پیروی از طبری ماجرای لعن را آورده است.^۳ ابن خلدون (د. ۸۰۸ هـ ق.) هم این گزارش را بیان کرده است.^۴ برخی علمای شیعه امامیه با استناد به این گزارش که در کتاب های اهل سنت آمده است، لعن معاویه را جائز شمرده اند.^۵ گزارشی دیگر با مضمون یکسان، در برخی دیگر از منابع کهن آمده است که بر اساس یکی از آنها بیان می‌شود:

... همانا علی رضی الله عنه هنگام جنگ معاویه با وی، در قنوت معاویه

رضی الله عنه را نفرین می‌کرد پس اهالی کوفه [نفرین در قنوت را] از وی

آموختند، و معاویه نیز در قنوت علی علیه السلام را نفرین می‌کرد، و اهالی شام

[نفرین در قنوت را] از او آموختند.^۶

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۵۲.

۲. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۶۵۵.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۳.

۴. ابن خلدون، کتاب العبر، ج ۲ (قسمت دوم)، ص ۱۷۸.

۵. شریعت اصفهانی، القول الصراح فی البخاری و صحیحہ الجامع، ص ۲۱۱؛ آمینی، الغدیر، ج ۲، ص ۱۳۲.

۶. بیهقی، معرفه السنن والآثار، ج ۲، ص ۷۰.

۱۲. نقد داخلی و بررسی تحلیلی - تاریخی متن

تأمل در گزارش های یاد شده نکاتی را روشن می‌سازد:

نخست آن که تلاش شده است امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را بنیان گذار لعن و نفرین معرفی کنند؛ چرا که جز یک گزارش، همگی آن حضرت علیه السلام را آغازگر خوانده اند. دوم آن که گویا کوفیان در صدد مشروع جلوه دادن شیوه خویش در سب و لعن دیگران بودند. از این رو، کار خویش را به رفتار امام علی علیه السلام مستند ساخته اند. سوم آن که معاویه در رفتار خویش تأسی به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نمود. بنابراین خوب و بد آن متوجه آغازگر است. چهارم آن که محتوای گزارش های موجود با آنچه که از سیره امام علی علیه السلام به ما رسیده است، تفاوت کامل دارد.

در گزارش اخیر باید توجه داشت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در جریان جنگ صفین اصحاب خویش را از دشنام و لعن اهالی شام باز داشت و فرمود:

دوست ندارم که پیوسته نفرین گر و ناسزاگو باشید که ناسزا بگویید و بیزاری بجوید. ولیکن اگر زشت کاری های آنان را برشمارید و بگویید آنان چنین و چنان کرده اند، درست تر و قانع کننده تر خواهد بود.^۱

هم چنین در گزارشی شیعی آمده است که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام فرمود:

آگاه باشید! همانا خبر رسید مرا که معاویه مرا ناسزا گفته و نفرین کرده است. بار خدایا! قدرت سرکوبت را بر معاویه بیشتر کن و لعنت را بر آن که سزاوار است فرو فرست. آمین ای پروردگار عالمیان.^۲

۱. منقری، وقعة صفین، ص ۱۰۳، دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۶۵؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۵۴۳.

۲. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۶۰.

امام حسن مجتبی علیه السلام در صلح خویش با معاویه، این شرط را گنجانده که معاویه سب و لعن امام علی علیه السلام را ترک کند.^۱ حال اگر علی علیه السلام آغازگر لعن و نفرین بوده است، چگونه امام حسن مجتبی علیه السلام می‌توانست از معاویه چنین تقاضایی کند؟

گزارش‌های موجود همگی در صدد بوده‌اند تا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را آغازگر لعن و نفرین با تصریح به نام معرفی کنند و به نوعی معاویه را تبرئه و توجیه نمایند. برخی شیعیان نیز از وجود چنین گزارش‌هایی در منابع اهل سنت ذوق زده شده‌اند و آن را در کتاب‌های خویش بیان کرده‌اند، بدون آن که تأمل نمایند مقصود و غرض گذشتگان از بیان چنین گزارشی چه بوده است.^۲

ابن ابی الحدید معتزلی (د. ۵۶۵۶.ق) پس از نقل برخی از مکاتبات میان امام علی علیه السلام و معاویه که در منابع کهن آمده است، مطالبی را به عنوان گلایه از روزگار و پرسش از آن حضرت علیه السلام بیان کرده است که در این جا بخش‌هایی از آن بیان می‌گردد:

پس به امیر مؤمنان می‌گویم: ای کاش! می‌دانستم چرا باب نامه نگاری میان خویش و معاویه را گشوده است؟ و اگر ضرورت اقتضاء می‌کرد؛ چرا به نوشتن موعظه بسنده نکرد بی آن که متعرض فخر فروشی شود؟ و اگر گریزی از این کار نبود چرا به همین دو امر بسنده نکرد بی آن که به امور دیگر بپردازد؟ تا آن که موجب مقابله به مثل و بلکه مقابله به اشدّ معاویه نگردد و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد؛ چرا این مرد بزرگ خود را از ناسزاگویی به این سفیه احمق باز نداشت با آن که خود گفته است: «هر که با مردم چیزی گوید که خوش ندارند مردم با وی آن گویند که نمی‌دانند»؛ یعنی افتراء بسته و سخنان باطل می‌گویند

۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۳۳؛ آمینی، الغدیر، ج ۲، ص ۱۳۲.

و او [علی] این چنین در قنوت رفتار کرد که در کوفه بر معاویه نفرین کرد و در نماز و خطبه جمعه او را لعنت نمود و عمرو بن عاص، ابو موسی، ابو اعور سلمی و حبیب بن مسلمه را نیز به نفرین افزود. پس خبر به معاویه رسید و او نیز نفرین کرد و در نماز و خطبه جمعه علی را لعنت نمود و حسنین، ابن عباس و اشتر را به نفرین اضافه کرد و شاید در آن زمان نزد او چیزی بود که اکنون بر ما پوشیده است و برای خدا خواستی است که به انجام می‌رسد.^۱

چنان که پیداست تکرار یک گزارش از سوی مورخان، چنان باوری در نسل‌های بعدی پدید آورد که شارح نهج البلاغه با آن که با حجم وسیعی از سخنان حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) مواجه بود، در این ماجرا چشم بسته، گزارش‌ها را مسلم می‌پندارد و حکمت امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) را زیر سؤال می‌برد.

۱۳. نقد خارجی (بررسی سندی)

همان گونه که اشاره شد، نصر بن مزاحم منقری (د. ۲۱۲ ه. ق) این ماجرا را در کتاب خویش، *وقعة صفین* آورده است و پس از او، دیگران از وی نقل کرده‌اند. نصر بن مزاحم این روایت را از عمر بن سعد اسدی نقل کرده است. در کتاب منقری، معلوم نیست که عمر بن سعد اسدی این روایت را از چه گزارش کرده است. اما از سلسله روایانی که محمد بن سلیمان کوفی برای این روایت بیان کرده است، می‌توان احتمال داد که عمر بن سعد اسدی از یحیی بن سعید و صقعب بن زهیر ازدی و آن دو از یوسف ابن ابی روق روایت را گزارش کرده‌اند.^۲

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۷.

۲. محمد بن سلیمان کوفی، پیشین.

علمای امامیه، نصر بن مزاحم را شیعه می دانند، اما تأکید می کنند که وی از ضعفاء روایت کرده است.^۱ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ الْأَسَدِيِّ با ضبطی که بیان شد مجهول بوده است و از رجال امامیه به شمار نمی آید. برخی محققان عمر بن سعد اسدی را با عمرو بن سعید مدائنی یکی می دانند ولی دلیلی بر این امر اقامه نمی کنند.

بلکه در کتاب نصر بن مزاحم از فردی به نام عمر بن سعد اسدی یاد شده که منقری بدون واسطه از وی روایت نقل کرده است و نامی از عمرو بن سعید مدائنی که شیخ طوسی وی را عمرو بن سعید الزیات المدائنی معرفی کرده است به میان نمی آید. یکی دانستن عمرو بن سعید الزیات المدائنی با عمر بن سعد بن ابی الصید الأسدی نیازمند دلیل است.^۲ فردی به نام عمرو بن سعید در میان رجال امامیه یاد شده است اما درباره این که عُمَرُ بْنُ سَعْدِ الْأَسَدِيِّ در سلسله راویان نصر، همین فرد است، سخن قاطعی نمی توان گفت. روایاتی که از طریق عمر بن سعد اسدی در کتاب نصر آمده است، مشکلاتی دارد که به دو نمونه از آنها اشاره می شود. نخست آن که معجزاتی را بیان می کند که جنبه غلو و تقصیر در آن آشکار است. او «واقعهای را گزارش می کند که در آن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام عصر گاهان به همراه اصحابش از جایی در حال عبور بودند، اما هرچه تلاش کردند جایی برای اقامه نماز پیدا کنند، نتوانستند تا آن که به جایی رسیدند که مناسب اقامه نماز عصر بود، ولی وقت نماز گذشته و خورشید غروب کرده بود. حضرت دعایی خواند و خورشید به اندازه‌ای که بتوان نماز عصر را اقامه کرد از افق بالا آمد و سپس آن حضرت با اصحابش نماز گزارد.^۳»^۴

۱. نجاشی، الرجال، ص ۴۲۷.

۲. منقری، وقعة صفین، ص ۳؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۳۱، ۱۸۰؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۴۹.

۳. منقری، وقعة صفین، ص ۱۳۶.

۴. غلو است از آن رو که حکمت بازگشت خورشید که کرامتی برای علی علیه السلام بوده در روایت بیان نشده است و تقصیر است از آن رو که علی علیه السلام نماز را به تاخیر افکند.

دوم آن که روایاتی را بیان می‌کند که رقابت قبیله‌ای در آن آشکار است. او روایت می‌کند که پیش از جنگ صفین فردی موسوم به آربد از قبیله فزّاره (عدنانی) در کوفه به امام علی علیه السلام اعتراض کرد. مالک اشتر دستور بازداشت وی را داد. آن مرد فرار کرد ولی در بازار اسب فروشان او را یافتند و چنان لگدمال کردند که کشته شد. خبر به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام رسید، پرسید: چه کسی او را کشت؟ گفتند: قبیله همدان (قحطانی)، آن گاه حضرت فرمود:

«کشته درگیری است و قاتلش معلوم نیست و دیه او بر بیت المال مسلمانان

است.»^۱

در این روایت، راوی و نویسنده کتاب که از اعراب شمالی بودند، مالک اشتر و همدانیان را که اعراب جنوبی بودند خشونت طلب و عامل مرگ عربی شمالی معرفی می‌کنند.

در گزارشی دیگر که عمر بن سعد اسدی آن را روایت می‌کند، آمده است که مالک اشتر در حضور امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام جریر بن عبدالله بجلی را سرزنش می‌کند و به او ناسزا می‌گوید.^۲ این روایات با مطالبی که درباره شخصیت مالک در مجامع روایی شیعه آمده است سازگاری ندارد.

صقعب بن زهیر که در سلسله راویان قرار دارد، مورد تأیید علمای اهل سنت است، ولی در میان رجال امامیه، نامی از او نیامده است و تنها می‌دانیم که وی دایی ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بوده است.^۳

۱. منقری، وقعه صفین، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۶۸؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۴۵.

ابی روق الهمدانی و یا همان عطیة بن الحارث از رجال شیعه و اهل سنت معرفی می‌شود که مورد تأیید ایشان قرار دارد. او روایت می‌کند که امیرالمؤمنین حضرت علی از طلحه و زبیر به اجبار بیعت ستانده است.^۱ هم چنین او روایت می‌کند که منظور از اَلِحُّ الْمُؤْمِنِينَ در آیه چهارم سوره تحریم ابوبکر بوده است.^۲

مخفی نماند که او روایاتی در تفسیر بیان می‌کند که علمای امامیه به جهت آن روایات، وی را معتقد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌دانند.^۳ با این حال، آنچه در تأیید خلفای سه گانه بیان می‌کند بیش از آن چیزی است که در فضایل اهل بیت روایت می‌نماید.^۴ با این وصف روایت مورد بحث بر اساس ملاک های امامیه از روایات ضعیف به شمار می‌رود.

۱۴. نتیجه گیری

چنان که اشاره شد امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام از ناسزاگویی و نفرین صریح کراهت داشته است و یاران خویش را از این کار نهی می‌کرد. گویا عده ای می‌خواستند ایشان را ناسزاگو و نفرین گری که با نام و نشان، این کار را انجام می‌داده است، معرفی نمایند و یا

۱. بلاذری، *أنساب الاشراف*، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. أبوالشیخ الانصاری، *طبقات المحدثین باصبهان*، ج ۲، ص ۱۰۷. آیه مورد استناد: *إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (التحریم، آیه ۴).*

۳. علامه حلی، *خلاصة الاقوال*، ص ۲۲۷؛ نمازی، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۲۴۲.

۴. وی گزارش کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: *قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ اتَّخِذَ أَبَا بَكْرٍ وَالِدًا وَ عَمْرَ مَشِيرًا وَ عُثْمَانَ سَدًّا وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ صَهْرًا، فَأَنْتُمْ أَرْبَعَةٌ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَكُمْ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَا يَحِبُّكُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ (ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۷، ص ۴۷).* هم چنین روایتی را از ابن عباس نقل کرده مبنی بر این که امارت ابابکر و عمر در قرآن بیان شده است و برای اثبات این ادعا به آیه سوم سوره تحریم استناد می‌کند (ابن عدی، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، ج ۳، ص ۴۳۶).

آشکارا بگویند چون امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، معاویه و یارانش را لعن نمود معاویه نیز مجبور به این کار شده است.

افزون بر این، مطالب دیگری به ایشان نسبت داده اند که نشان از زیاده روی در رویارویی با مخالفان خویش دارد. شیعیان نیز بی توجه به انگیزه های راویان این دسته از اخبار، پیوسته در جواز لعن صریح مخالفان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به آن تمسک می جویند.

نکته مهم تر آن که بیشتر راویان این گونه اخبار، غیر امامی و گاهی از مخالفان ائمه بوده اند اما از آن جا که مطالب روایت شده از سوی این راویان در بر دارنده اموری بوده است که موجبات شادی خاطر شیعیان می شده و به گونه ای طعن بر مخالفان بوده است، کمتر مورد بررسی متنی و سندی قرار گرفته است.

به نظر می رسد شیعیان و دوست داران امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به ویژه علما و فرهیختگان باید با دقت نظر بیشتری با این گزارش ها رو به رو شوند و توجه داشته باشند که این روایات به ظاهر مطاعن مخالفان است اما لوازمی دارد که نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد.

منابع

١. قرآن کریم.
٢. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمود أبو الفضل إبراهیم، بیروت: دار احیاء الکتب العربیة، ١٣٧٨ ق.
٣. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ١٣٨٥ ق.
٤. ابن أعثم کوفی، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ١٤١١ ق.
٥. ابن حبان بستی، الثقات، حیدرآباد دکن: بی نا، ١٣٩٣ ق.
٦. ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالموجود وعلی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ ق.
٧. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر، بیروت: مؤسسة اعلمی، ١٣٩١ ق.
٨. ابن سعد، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
٩. ابن سلیمان کوفی، محمد، مناقب الامام امیرالمؤمنین، تحقیق محمدباقر محمودی، قم: مجمع احیاء فرهنگ اسلامی، ١٤١٢ ق.
١٠. ابن شاذان، فضل، الايضاح، تحقیق سید جلال الدین ارموی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٥١ ش.
١١. ابن شیبۀ، أبو زید عمر النمیری، تاریخ المدینة المنورة، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم: دار الفکر، ١٤١٠ ق.
١٢. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستدکار، تحقیق سالم محمد عطا و محمد علی معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة، ٢٠٠٠ م.
١٣. ———، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجلیل، ١٤١٢ ق.
١٤. ابن عدی، أبو أحمد عبدالله الجرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق سهیل زکّار، بیروت:

- دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۱۵. ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۶. ابن قولویه، أبو القاسم جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، تحقیق جواد قیومی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۷. ابن ماکولا، *الإكمال*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، قاهرة: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۸۱ق.
۱۸. ابن مزاحم منقری، نصر، *وقعة صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۹. أبوحنیفه دینوری، أحمد بن داود، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، بی جا: داراحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰م.
۲۰. أبوالشیخ الانصاری، أبو عبدالله بن محمد بن حیان، *طبقات المحدثین بإصبهان*، تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۲ق.
۲۱. أحمد بن حنبل، *مسند*، بیروت: دارصادر، بی تا.
۲۲. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، *الأغانی*، تحقیق سمیر جابر، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۳. أمینی (علامه)، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۹۷ق.
۲۴. بخاری، محمد بن إسماعیل، *الصحيح*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۲۵. بلاذری، أحمد بن یحیی، *أنساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکّار وریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۲۶. بلعمی، *تاریخنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۰.
۲۷. بیهقی، إبراهیم بن محمد، *المحاسن والمساوی*، بیروت: داربیروت، ۱۴۰۴ق.
۲۸. بیهقی، أبوبکر أحمد بن حسین، *السنن الکبری*، بیروت: دارالفکر، بی تا.

۲۹. _____، *معرفة السنن والآثار*، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
۳۰. جعفری تبریزی، محمدتقی، *شرح نهج البلاغه*، تهران: فرهنگ اسلامی، بی تا.
۳۱. جلالی، سید محمدرضا، *تدوین السنة الشریفة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۳۲. حلّی، حسن بن یوسف، *خلاصة الاقوال*، تحقیق جواد قیسومی، قم: موسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۳. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*: تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۳۴. _____، *الرحلة فی طلب الحدیث*، تحقیق نورالدین عتر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۵ق.
۳۵. ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۶. _____، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنوؤط وحسین أسد، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۳۷. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۸ق.
۳۸. سید رضی، *نهج البلاغه*، شرح شیخ محمد عبده، قم: دارالذخائر، ۱۳۷۰.
۳۹. شریعت اصفهانی، فتح الله بن محمدجواد، *القول الصراح فی البخاری و صحیحه الجامع*، تحقیق حسین الهرساوی، قم: مؤسسة امام صادق، ۱۴۲۲ق.
۴۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *البدایة فی علم الدراية*، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۴۱. شوشتری، محمدتقی، *بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه*، تحقیق احمد پاکتچی، تهران: بنیاد

نهج البلاغة، ۱۳۶۸.

۴۲. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.

۴۳. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الامالی، قم: دارالتقافة، ۱۴۱۴ق.

۴۴. _____، الفهرست، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق.

۴۵. شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.

۴۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.

۴۷. فضلی، عبدالهادی، أصول الحديث، بیروت: مؤسسة أم القرى، ۱۴۲۱ق.

۴۸. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ق.

۴۹. مجلسی، مولی محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۵۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت: دارالاندلس، ۱۹۶۵م.

۵۱. مفضل بن عمر جعفی، التوحید، تحقیق وتعلیق کاظم المظفر، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۵۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام علی (علیه السلام)، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۹.

۵۳. نجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، الرجال، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.

۵۴. نمازی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، اصفهان: بی نا، ۱۴۱۲ق.

۵۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.

